

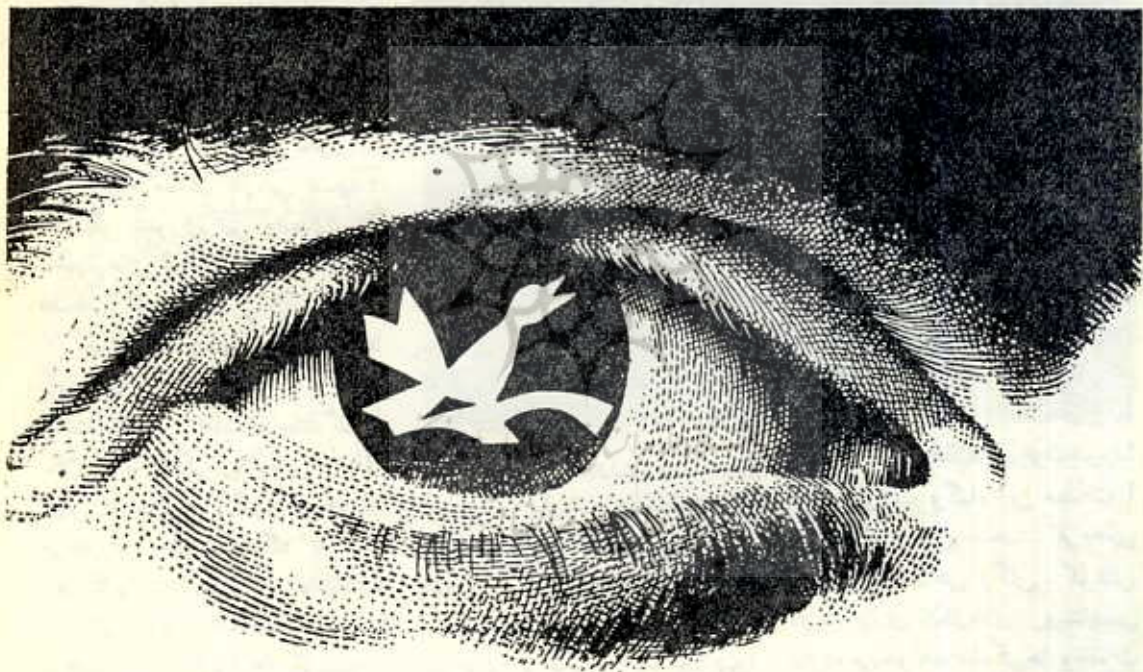
نادر ابراهیمی

نگاهی
گذرا

نقد
کتاب

توکایی در قفس
سرگذشت کشور کوچک
شعرهایی برای کودکان
کتاب ستارگان
بزی که گم شده

برانتشارات
نازده گانون



دقت و ظرافت ، همیشه ملازم
آثار گانون بوده است و نیز با
توجه به اینکه گانون ، بالاتر دیده ،
ناشر نمونه‌های زبده و زیبایی از

در آستانه سال ۱۳۵۱ ، گانون
پرورش فکری کودکان . . . پنج
کتاب تازه به بازار فرستاده است -
که با در نظر داشتن این نکته که

آثار متعلق به کودکان است - مختصر شتاب و خرده نثص‌هایی در همه این کتاب‌های تازه به چشم می‌خورد؛ شتابی که ظاهراً زاده تمایل به ارائه محصول است، به هر صورت.

کانون، کاسب افتخارات بسیار در زمینه کتاب‌های کودکان است. تا آنجا که به یاد دارم، گمان که تا به حال حدود بیست جایزه در سطوح ملی و جهانی به کف آورده باشد. امروز دیگر این مؤسسه حالت قهرمانی را پیدا کرده که فقط به قصد ضربه‌کردن حریفان به میدان‌های جهانی می‌رود، و می‌داند که این امکان را در اختیار دارد که صدای فریاد کف‌زدن‌ها را بشنود و به خود ببالد. و در این حال، البته این مسأله هم پیش می‌آید که چند روز پیش از شروع مسابقه، ناگهان قهرمان ما حس کند که مختصری «سنگین» است و باید وزن کم کند. حمام‌های بخار، به سرودیدن‌ها، سخت‌کوشیدن‌ها، عرق ریختن‌ها و بعد... خستگی و خستگی...

حکایت کانون در سال پنجاه، همان حکایت قدیمی مورچه و گنجشک است - که دست بر قضا حکایت بسیار زیبایی برای کودکان هم هست؛ اما نه از یک دیدگاه مالی و صرفاً اقتصادی. مورچه در بهاران و تابستان

به گنجشک آوازخوان می‌گوید: «فکر زمستان هستی که این چنین بیا هو به راه انداخته‌ی؟» گنجشک می‌گوید: «دم غنیمت است» (شعار همدسی که بعد از حمله عرب، از جمله محبوب‌ترین شعارهای يك ملت به شمار می‌رود، و بالاخص در سال‌های اخیر، روشنفکران خواب‌آلوده را بسیار خوش آمده است).

در چله زمستان، گنجشک به دیدار مورچه می‌رود و می‌گوید: «ای دوست! چه کنم که هیچ ندارم؟» و مورچه جواب می‌دهد: «تابستان را یادت می‌آید؟ وقتی که جیک جیک مستامت بود فکر زمستان بود؟»

راقم این چند سطر، بیهوده امیدوار است که یک انتقاد صمیمانه، چیزی مگر همان انتقاد تلقی‌شود؛ چرا که شوخی با افکار، اندیشه‌ها، رؤیاها و زندگی ساده کودکان، شوخی خوبی نیست. (گرچه در سال‌های اخیر مردم شهری ما در آفریدن شوخی‌های زشت و ناروا، مهارتی قابل تحسین و تقدیر یافته‌اند.)

توکایی در قفس می‌توانست یکی از بی‌نثص‌ترین کتاب‌های کانون باشد.

این قصه را نیمی‌ای شاعر نوشته است و بهمن دادخواه، به شیوه‌ی

فوق‌العاده زیبا آن را مصور کرده. قصه، از توکایی می‌گوید اسیر قفس که خواهان آزادی است ولی هیچ جانانداری یاریگر او نیست. توکا، سرانجام با نیروی خویش، قفس می‌شکند و پرواز می‌کند.

قصه، از یکی دو نثص کوچک «موضوعی» که بگذریم (مانند این نکته موضوعی که هیچ موجودی توکا را مدد نمی‌کند و این خود توکاست که باید به تنهایی خود را نجات بدهد و امیدی به دیگران



نداشته باشد، و این مفهوم را به ذهن کودک می‌فرستد که باید بدون یاری و محبت دیگران، گلیم خویش را از آب بیرون بکشد) قصه آموزنده زیبایی است و تأثیر بخشی خاص آثار نیا دارد.

نقاشی‌ها همدچنان که گفتیم به تمام معنی زیبا و عظیم است. پس، نثص در کجاست؟ در چاپ و تنظیم. کاری که در این زمینه انجام گرفته به طرز بی‌هنرمندانه مانع از آن شده که

قصه ، خوانده شود و تصاویر ، تأثیر خود را بیخشد . تیرگی رنگ متن ، نوشته‌ها را در خود فرو برده و در برخی از صفحه‌ها حالتی به وجود آورده که حتی با تمام دقت و کوشش هم نمی‌توان کلمات را خواند. انگار که با رنگ سیاه ، بر سیاهی نوشته باشند . برای خواندن این قصه ، بچه‌ها را باید به کلسی کنار بگذاریم .

و بعد ، خرده ن قصه‌های دیگر :
۱ - مکالمات ، در جایی سالم آمده و در جای دیگر شکسته . دلیل ، محسوس نیست . توکا به غاز می‌گوید : «سلام آقای غاز . از بی روی بنفشه‌های خودرو قدم زده‌اید ، پاهاتان بنفش شده است . . . مگه نمی‌بینی من توی قسم . حوصله‌ام سر رفته می‌خوام با شما حرف بزنم . (اولاً بعد از «مگه نمی‌بینی من توی قسم» علامت سؤال می‌خواهد . ثانیاً چرا «قدم زده‌اید» و «مگه نمی‌بینی»؟)

۲ - رسم خط کانون گاهی از اوقات رعایت شده و گاه نشده . (مثلاً واژه «پائین» درست نیست و «پایین» درست است .)

۳ - جمله «نیروی هر جاننداری که پیش از این انتظار کمکی از آن‌ها داشت در خود او جمع آمده بودند» غلط است . فعل «بودند» برای «نیرو» آمده .

«نیروی هر جاننداری . . . در او جمع آمده بود .»
[فرموش نکنیم که حتی نثر نیمارا هم می‌توان اصلاح کرد ؛ چرا که نیما مسلماً خواهان توسعه نثر نادرست نبوده است .
به قول خودش ، گاه چیزهایی را قلم‌انداز می‌نوشته و فرصت اصلاح آن‌ها را پیدا نمی‌کرده . قلم‌انداز نوشتن بزرگان هم گمان نمی‌کنم از تباط چندان با بچه‌ها داشته باشد.]

توکایی در قفس ، مملو از تصویرها و تصورات و شعارهای زیبایی است - که البته از نیما انتظار می‌رود .

●
بارها گفته‌ایم که جن ، دیو ، غول ، هیولا و این گروه از موجودات دوست‌داشتنی را باید از قصه‌های کودکان بیرون کرد . و نباید با ایجاد ترس و وحشت در کودکان ، هیجان و ماجرا آفرید . به راستی جالب است که نویسندگان ، هرگز در قصه‌هایی که برای بزرگسالان می‌نویسند از این موجودات نازنین استفاده نمی‌کنند - با اینکه می‌دانند بزرگسالان از این موجودات ، ترسی ندارند و پس از خواندن قصه‌ی درباره «غول بی‌شاخ‌و دم» گرفتاری‌خواهی ، توهم و کابوس هم نمی‌شوند و جنبه‌های کنایی «مسأله» را هم به خوبی درک

می‌کنند ؛ اما به مجردی که نویسنده‌ی قلم به دست می‌گیرد که برای کودکان بنویسد ، بلافاصله یک غول ، یک دیو ، یک اژدهای هفت سر می‌آفریند - با علم به اینکه بچه‌های بی‌گناه ، از این جانوران گرانقدر می‌ترسند ، و ترشان هم با شکست خوردن هیولا از میان نمی‌رود .



سرگذشت کشور کوچک ، اثر شاعر توانای معاصر - منوچهر آتشی - از جمله قصه‌هایی است که «صداهای ترسناک» و «خنده‌های مخوف - ها ها ها ها ها !» در گوشه و کنار آن طنین‌انداز است و هیکل هیولاها ، مختصر سایه‌ی بر آن انداخته است ، و نیز «سگ‌های درنده باندندان‌های تیز» !

چرا منوچهر آتشی ، شاعر آگاه و خوش‌سخن زبانه‌ما به این نکته بسیار ساده توجه نمی‌کند

که بچه‌های ما از خیابان‌هایی عبور می‌کنند که مملو از سگ‌های ولگرد است؟ و چرا فکر نمی‌کند که بچه‌ها را باید با سگ‌ها آشتی داد، نه دندان‌های تیز سگ‌ها را نشانشان داد (و گفت: اگر کار بدی بکنی، هاف‌هاف می‌آید می‌خوردت)؟

[دوسال پیش، کیا رستمی در فستیوال فیلم‌های کودکان، فیلمی به نام «نان و کوجه» ارائه داد و این نکته جالب و شایسته تحسین را نشان داد که چگونه کودکان می‌کوشد بر ترس خود از سگ غلبه‌کند و سرانجام دوستی میان سگ و کودک به وجود می‌آید. آیا این روش، صحیح و منطقی نیست؟]

وقتی قصه‌ی چاپ می‌شود که ما نمی‌توانیم - یعنی جرأت نمی‌کنیم - آن‌را برای بچه‌هایمان بخوانیم، خاصیت این قصه چیست؟ فراموش نکنیم که پایان خوب، هیچ مشکلی را حل نمی‌کند؛ زیرا بچه‌ها را نمی‌توان به «پایان»، وعده داد، و مرتب گفت: حالا تترسید، بعداً آدم‌ها سگ‌ها را خواهند کشت و گول‌ها را سرنگون خواهند کرد.

مسأله جالب این است که آتشی می‌توانسته به آسانی و راحتی تصویرهای ترسناک را از میان بردارد و همین مفهوم را ارائه کند. آنچه دردآور است و

نفرت‌انگیز، رفتار بیگانه است نه هیکل و صدای بیگانه. کودکان هم متأسفانه، کمتر از بزرگسالان، این اشارات و کنایات را درک می‌کنند - وای کاش که میکردند. نتیجه‌ی که یک قصه ترسناک برای بچه دارد، فقط ترس است. آتشی می‌توانست آدم‌های «به‌ظاهر آدم» را بالای تپه، درون آن بنا، بگذارد - و حتی آدم‌هایی مهربان، نرم، خوشگل - و بعد رفتارشان در تضاد با ظاهرشان، معنی خاص خود را بیابد.

سگ‌های تیزدندان وحشی، چه تئسی را در قصه‌های آتشی بازی می‌کنند؟ هیچ، الا اینکه بچه کتابخوان را می‌ترسانند نه بچه‌های کشور کوچک قصه را؛ چرا؟ چون بچه‌های کشور کوچک، در مبارزه با سگ‌ها راه حل بسیار ساده‌ی در اختیار دارند: گوشت مسموم. و غیب دیگر قضیه این است که سگ‌های وحشی درون قصه، بچه‌ها را از سگ‌های بی‌آزار کنار خیابان هم به وحشت می‌اندازند - و نه فقط از سگ‌های درون قصه.

قصه «سرگذشت کشور کوچک» می‌گوید که پیرمردی از اهالی این کشور، دخترش را در کوه گم می‌کند. اهالی کشور کوچک، دختر را دوست دارند. گول‌ها دختر را ربوده‌اند. پیرمرد با کمک جوان‌های ده و بچه‌ها،

گول‌ها را سر به نیست می‌کند. و همه چیز به جای اولش برمی‌گردد. قصه، ساختمانی کاملاً قدیمی دارد، و زشت و سست هم نیست. موضوع و محتوای قصه نیز کاملاً قدیمی است؛ ولی نه در حالتی که بتوان «مختوم» اعلامش کرد. همیشه می‌توان با این ساختمان و محتوا کار کرد. ظهور نیروی اهرمنی، برخورد این نیرو با نیکی و خیر، و پیروزی نیکی بر بدی. . . . برای بچه‌ها، ساختمان ساده و مطلوبی است؛ اما چرا اهریمن باید صورتی اهریمنی هم داشته باشد - و نه فقط سیرت اهرمنی - من نمی‌دانم.

ما که خوب می‌دانیم شیاطین، می‌توانند چهره‌هایی ملکوتی هم داشته باشند. نمی‌دانیم؟



کتاب ستارگان یکی از سلسله کتابهای علمی کانون است و البته مشکل‌تر از آن‌های دیگر. ارقام و اعداد سرگیجه‌آوری دارد. باید روی جلد این کتاب، حد سنی خواننده معین شود تا نوجوانی که کتاب را می‌خواند بتواند به طریقی بفهمد که رقم خورشید، رقم درستی نیست. (اشتباه چاپی یا چیزی مانند آن، نمی‌دانم.) و همچنین نوجوان بتواند با مراجعه به کتاب‌های مرجع، تلفظ صحیح نام‌هایی

مانند «ابطال الجوزا» و «قیناوس»
را پیدا کند .

به هر حال ، این کتاب هم
جالب و خواندنی است - مشروط
بر آنکه از نثر فارسی آن بگذریم .
این ، برای اولین بار است که
در کانون ، نثر یک کتاب و رسم
خط آن ، تا این حد مفشوش است .
برای نمونه :

۱ - «ستارهها آنقدرها از ما
دورند که حتی با تلسکوپ . . .»
چرا «آنقدرها» ؟ به نظر
می رسد که «آنقدر» متعلق به یک
ستاره است ، و وقتی پای «ستارهها»
به میان آمد خود به خود پای
«آنقدرها» هم به میان می آید .

۲ - چرا «ستاره ی
آلفا قنطورس» اما «ستاره بزرگ»
و «ستاره کوچک» ؟

(یعنی ستاره ی اول ، های
غیر ملفوظ دارد و ستاره های
دومی و سومی ، های ملفوظ ؟)

۳ - چه تفاوتی میان «عنصر»
و «ماده» وجود دارد که وقتی
عنصر ، جمع بسته می شود فعل آن
هم حالت جمع پیدا می کند و وقتی
ماده ، جمع بسته می شود ، فعل
آن مفرد می ماند ؟

«تمام عنصرهایی که در
خورشید وجود دارند ، به صورت
گازند . . .»

«مواد تمام ستارهها به صورت
گازست . . .»

۴ - و اگر دلیلی برای این



«اتومبیل به شما نزدیک است» ،
«وضع همینطور است .»

درباره رسم خط و فارسی
کتاب ستارگان ، بیش از این
می توان گفت . لزومی ندارد .

شعرهایی برای کودکان ،
منتخب چند شعر از شعرای نامدار
معاصر است برای کودکان و

کار وجود دارد ، چرا درجای
دیگر در مورد مواد هم فعل جمع
به کار رفته ؟ «درستارهها موادی
که به صورت گاز هستند ، بسیار
داغ اند . . .»

۵ - نقطه گذاری ، در برخی
از موارد ، گمراه کننده است :

«دربخاری زغال ، نفت یا
سوخت های دیگر می سوزد . . .»
ابتدا گمان می رود که منظور ،
آنگونه بخاری است که با زغال
می سوزد ! بعد متوجه می شویم که
جمله به این شکل است :

دربخاری ، زغال ، نفت و یا
سوخت های دیگر می سوزد . . .

۶ - اگر قرار باشد در موارد
زیر ، «الف» واژه «است» حذف

شود ، حرف آخر واژه ماقبل ،
قطعاً به فتحه احتیاج دارد . (گو)
اینکه حذف این الف ، درحالات
زیر ، اصولاً درست نیست .

«زمین هم جزء آنست» ،
«معضی دیگر کندتر از خورشیدست» ،



نوجوانان . شعرها همه زیباست ،
و نقاشی بهمن دادخواه نیز در حد
ظرافت . چاپ ، کار بهمن دادخواه
را خراب کرده و ظرافت آن
را - کم و بیش - از میان برده !

اما در مورد این کتاب ، من حرف دیگری دارم که شاید به سلیقه مربوط باشد (گرچه سلیقه هم باید تابع منطقی مقبول و صحیح باشد). کتاب ، بدرنگ سیاه چاپ شده است ؛ تماماً سیاه - نقاشی ها و نوشته ها . من نتوانستم منطبق این کار را حس کنم . شعرهای این کتاب ، شاد و سرشار از زندگی است ، و بیشتر از این ، اغلب شعرها شکل «بهاریه» دارد . وصف بهار زیبا و زندگی بهاری طبیعت .

« آمدن بهاران - نیما » ،
 « باران - گلچین گیلانی » ،
 « بهار - سیاوش کسرایی » و شعر فروغ با نام « پرندۀ فقط یک پرندۀ بود » نیز به بهار اشاره می کند :
 پرندۀ گفت : « چه بویی ، چه آفتابی ! آه ، بهار آمده است . . . »

آیا اگر نقاشی ها و یا مجموع این کتاب بدرنگ سبزی زنده و روشن چاپ می شد ، برای کودکان ، بهتر نبود ؟ و یا شاید انتخاب رنگ سیاه برای بهاریه ها اشاره ای است به «سیاه بهار» و این حرف ها . . .

●

درباره بزی که گم شد ، نوشته خود من ، البته دیگران حرف خواهند زد اگر که بخواهند . و معایب را خواهند گفت . مسلم این است که نقاشی خیلی خوبی ندارد و نقاشی توانایی کاری بهتر از این را داشته . در مورد خود قصه ، من در مرحله شیفتگی



نسبت به آن هستم و هنوز آنتدر دور نشده ام تا بتوانم نقاشش را ببینم و مانند کتاب دیگرم «دور از خانه» به باد انتقادش بگیرم .

در مجموع ، کانون ، مرکز بسیار فعالی در تمام زمینه های مربوط به کودکان است ؛ و حرف ها و اشاره های من ، بیشتر جنبه نکته گیری های جزئی و بدون اهمیت را دارد تا بیان نقص های بنیادی ؛ اما در حقیقت همین نکته های معیوب است که مثل موزیانه رخنه می کند و بنایی را از درون می تراشد ، به بایه و بی صدمه می زند و بنیاد را گرفتار نقص و عیب می کند .



رضا داوری

تاریخ چیست ؟

نوشته ای . اچ . کار

Edward Hallett Carr

ترجمه حسن کامشاد

ناشر : شرکت سهامی انتشارات

خوارزمی

۲۳۵ صفحه - بها ۱۲۵ ریال

«تاریخ چیست ؟» عنوان کتاب کوچکی است که یک مورخ انگلیسی نوشته ، یعنی در چند مجلس آن را تقریر کرده است ، به عبارت دیگر ، این کتاب ، مجموعه خطابه های مؤلف در باب علم تاریخ و روش تاریخ نویسی است .

قاعداً انتظار نداریم که امروز مورخ از آن جهت که خود را عالم تاریخ می داند در باره ماهیت

تاریخ پرش کند، چرا که عالم به بحث در مسایل می پردازد و کاری به موضوع علم ندارد.

متقدمان می گفتند که موضوع هر علمی در علم اعلی مورد بحث قرار می گیرد و بر طبق این اصل است که پرش درباره ماهیت تاریخ به فلسفه و فلسفه تاریخ تعلق دارد. اما امروز که میان موضوع و مسایل علم خلط شده و غالباً موضوع مورد غفلت قرار گرفته و صرفاً به مسایل پرداخته می شود، پرش از موضوع علم به طور کلی و منجمله موضوع تاریخ هم معمولاً بی مورد انگاشته می شود. در اینجا مجال آن نیست که درباره جهت این امر چیزی بگویم فقط اشاره می کنیم که وقتی بشر خود را موضوع و دایر مدار کائنات می انگارد، موضوع اندیشی قرون وسطی هم دیگر مورد ندارد. به همین جهت می بینیم که امروز از موضوع علم سخن گفته نمی شود و اگر لفظ موضوع هم به کار رود، اشتباهاً بجای مورد و متعلق و مسایل علم آمده است. پس در مورد تاریخ، وقتی اصرار داریم که آن را در عداد علوم انسانی و اجتماعی قرار دهیم چون پرش در موضوع می کنیم از حد علم خارج شده ایم زیرا پرش «تاریخ چیست؟» در حدود علم نمی تواند مطرح شود بلکه اصولاً پرشی است فلسفی و متعلق به فلسفه تاریخ.

فلسفه تاریخ با علم تاریخ چه نسبتی دارد؟ فلسفه تاریخ مبنای علم تاریخ و تاریخ به معنی خبری لفظ است اما علمای تاریخ معمولاً منکر فلسفه تاریخ هستند و گروهی از آنان که تاریخ را چیزی جز مجموعه اسناد و مدارک مربوط به وقایع گذشته نمی دانند، فلسفه تاریخ را از آن جهت که با موازین به اصطلاح علمی آنها موافقتی ندارد، در عداد کلی باقیهایی قلمداد می کنند که نباید مورد اعتناء عالم قرار گیرد؛ به عبارت دیگر، آنها تصور می کنند که اگر چیزی هم ورای شرح و وصف وقایع بر مبنای اسناد و مدارک باید گفته شود، عالم تاریخ در ضمن تاریخ خود می گوید و لوزومی ندارد که کسانی در خارج از قلمرو علم در این باب چیزی بگویند. اصولاً علوم جدید در وضعی است که روش را نیز منحل در خود کرده است و اگر فی المثل پرسیده شود که روش علم چیست؟ پاسخ این است که به کار عالم تاریخ نگاه کنید و ببینید چگونه اسناد را فراهم می آورد و منحول و مجعول را با وسواس و دقت علمی، تشخیص می دهد و بقیه را پهلوی هم می گذارد و تألیف می کند. متدولوژی تاریخ یعنی همین.

پس قبل از اینکه درباره کتاب «تاریخ چیست؟» بحث کنیم باید روشن سازیم که چه شده است که

یک مورخ چنین پرشی را مطرح کرده است. از همین جا ناگزیر باید مراجعه ای به کتاب بکنیم و ببینیم آیا نویسنده آن، تاریخ را علم می داند یا آن را جزو ادبیات به شمار می آورد. زیرا اگر معتقد باشد که تاریخ علم است، بر طبق آنچه قبلاً گفتیم، وی نمی تواند پرش «تاریخ چیست؟» را به نحو جدی مطرح کند و اگر هم طرح کرد، جوابش این خواهد بود که تاریخ همین است که مورخان می نویسند. اتفاقاً ای. ایچ. کار اصرار دارد که تاریخ را علم بداند و تفکیک علم و تاریخ را نشانه «تعصب» قدیمی در مورد امتیاز علم از خطایات و ادبیات (به قول مترجم: انسانیات) می داند. پس نظر او این است که تاریخ را با ادبیات نباید اشتباه کرد و تلویحاً متذکر می شود که تاریخ نویسی با روش معمول قرن نوزدهم و تتبع صرف و بی پروایی نسبت به گذشته و آینده و وسواس نسبت به اسناد و مدارک، ادبیات پردازی است هر چند که همه این کارها به نام علم و روش های علمی انجام شود. آیا در این قول می توانیم توجیهی برای طرح پرش «تاریخ چیست؟» بیابیم؟ درست است که مورخ تاریخ را علم می داند و به عنوان عالم نمی تواند پرشی در تاریخ بکند اما وقتی علم تاریخ

با ادبیات پردازی اشتباه شده است و بسیاری از مورخان ادیب به کارها و آثار خود عنوان علمی می‌دهند بدون آنکه نسبتی با علم داشته باشند، آیا نباید پرسید که علم تاریخ چه معنی دارد؟ پرسش ای. اچ. کار پرسش یک فیلسوف نیست، پرسش یک عالم تاریخ است که می‌خواهد به رفع یک اشتباه رایج و متداول بپردازد. معنی پرسش او این است که آیا علم تاریخ همین رسیدگی به اسناد و مدارک است و اگر نیست تاریخ را به چه معنی می‌توان علم دانست.

ای. اچ. کار تا آنجا در علمیت تاریخ اصرار می‌کند که می‌گوید باید برای از میان بردن جدایی و فاصله میان علوم طبیعی و تاریخ سعی به عمل آید اما چنان که گفته شد علم تاریخ را به مفهوم که قبلاً به آن اشاره کردم مراد نمی‌کند و حتی درست‌خلاف آن را می‌گوید. او علم تاریخ را «مطالعه تأثیرات انسان بر محیطش و مطالعه تأثیرات محیط بر انسان» می‌داند که هدف آن هم ازدیاد درک و تسلط بشر نسبت به محیط است و حال آنکه تاریخ نویسی صرف تتبع است، چندان منشأ اثری نیست و تقلید تکنیک‌های پژوهش علمای طبیعی است و این تقلید را از قرن نوزدهم به این طرف علم تاریخ خوانده‌اند. مؤلف انگلیسی کتاب «تاریخ چیست؟» به این معنای

علم تاریخ نظر ندارد و نمی‌گوید که تاریخ از آن جهت که شرح واقعیت گذشته است، علمیت دارد و برای اینکه علمیت خود را حفظ کند، باید در همین حد بماند. پس علم تاریخ به نظر او چیست؟ وقتی سخن از علمیت تاریخ به میان می‌آید ناگزیر تاریخ با علوم طبیعی قیاس می‌شود یعنی بحث می‌شود در اینکه آیا تاریخ اوصاف احکام علوم طبیعی را که عبارت از کلی بودن و ضروری بودن است دارد یا نه، به عبارت دیگر اگر عالم علوم طبیعی در سیر پژوهش خود از فرضیه به قانون علمی می‌رسد آیا مورخ هم در پایان سیر پژوهش خود می‌تواند به بیان قانون در تاریخ بپردازد؟

بر مبنای چنین ملاک‌هایی است که معمولاً حکم می‌کنند که فی‌المثل تاریخ در عداد علوم باید قرار گیرد یا در زمره ادبیات، اما ظاهراً اگر هر علمی باید از روی گرده علوم طبیعی ساخته شود، تاریخ را نمی‌توان علم دانست زیرا که شرح وقایع جزئی است و این وقایع هرگز تکرار نمی‌شود و بالطبع احکام تاریخ ضروری هم نیست.

ای. اچ. کار این قول را درست نمی‌داند. به نظر او این نحوه تلقی تاریخ، بی‌تفاوت بودن نسبت به گذشته و آینده و بالنتیجه

دفاع از وضع موجود است. آیا او معنی تازه‌ای از علم مراد می‌کند؟ نه. نکته این است که اگر گمان می‌کنیم فلسفه تحلیلی متداول مبنای علوم است دچار اشتباه هستیم. این فلسفه نه تنها مبنای علم نیست و داعیه آن را هم نمی‌تواند داشته باشد بلکه خود مؤسس بر تفکر علمی یا بر تفکر عادی مردمان درباره علم است. پس لزومی ندارد که هرگونه بحثی در باره علم، ناظر به آن باشد.

«ای. اچ. کار» هم فقط می‌خواهد گامی از این فلسفه متداول فراتر گذارد بدون اینکه اطلاق عنوان علم را بر تاریخ ناموجه بداند. او حتی سعی می‌کند اثبات نماید که تاریخ به همان معنایی که علوم طبیعی را علم می‌دانیم علمیت دارد اما کم و بیش توجه می‌کند که صرف تقلید از روش علمای طبیعی کافی نیست و مورخ با این تقلید، عالم تاریخ نمی‌شود. چگونه می‌توانیم تاریخ را مانند علوم طبیعی، علم بدانیم؟ تاریخ هم مانند علوم طبیعی به امور ابژکتیو (به قول مترجم، امور عینی) می‌پردازد. به نظر او وقایع تصادفی هم نیست بلکه مبتنی بر اصل موجبیت است و خلاصه، تاریخ هم مثل هر علم دیگر به بیان احکام کلی می‌پردازد و حتی اگر باید که «علم موجب

پیش‌بینی و پیش‌بینی مبنای عمل باشد» تاریخ از این حیث هم می‌تواند با علوم دیگر مقایسه‌شود. به هر یک از این مطالب اشاره‌ای می‌کنیم :

۱ - متعلق تاریخ ، امور ابرکتیواست. این معنی را معمولاً به این صورت بیان می‌کنیم که مورخ بیان واقعیات گذشته می‌کند اما این تعبیر گمراه کننده است . وقتی ابرکتیو را به معنی عینی می‌گیریم ممکن است این تصور پیش آید که مورخ همچون آینه است که وقایع را به همان نحوی که در خارج هستند منعکس می‌سازد و به همین جهت معمولاً مطالعه ابرکتیو را با بی‌نظری و بی‌غرضی توأم می‌دانیم و حال آنکه ابرکتیویته در هیچ مورد و در هیچ علمی چنین معنایی ندارد . «ای . اچ . کار» وقتی می‌گوید که تاریخ مجموعه اسناد و مدارک و واقعیات گذشته نیست منکر ابرکتیویته در تاریخ نمی‌شود بلکه برعکس این قول او فرع بر اثبات ابرکتیویته در تاریخ است. ابرژه یعنی مورد و متعلق شناسایی که ما آن را در برابر خود ، یعنی موضوع شناسایی قرار می‌دهیم . «ای . اچ . کار» هم به این معنی واقعیات تاریخی را ابرکتیو می‌داند و حتی معتقد است که ابرکتیویته در علوم طبیعی هم به آن معنایی که نیوتون تصور می‌کرد «گرافه» است : «اینک

معلوم شده است که عالمان نه از طریق اثبات قوانین دقیق و جامع ، بلکه با بیان فرضیاتی که راه را برای پژوهش باز می‌کند به کشف و تحصیل دانش تازه نایل می‌شوند» (ص ۸۸) پس به نظر او دانشمندان هم ، مطابق گفته هانری پوانکاره ، فرضیاتی برای منظم ساختن فکر و رفتن از تفصیل به اجمال و از کثرت به وحدت می‌سازند نه اینکه به توصیف واقعیات صرف بپردازند. پس در این قول بحثی نیست که معرفت علمی ، معرفت ابرکتیواست منتهی لازمه این ابرکتیویته طرح فرضیه است . آیا در مورد تاریخ هم می‌توان به این نحو ابرکتیویته با لوازم و توابع آن قائل شد ؟

ای . اچ . کار می‌گوید : «به نظر من وقتی مورخی را عینی می‌خوانیم دو منظور داریم : در درجه اول مقصودمان آن است که وی توانایی دارد تا از دید محدود موقعیت خویش در اجتماع و تاریخ گام فرائر نهد و این توانایی همانطور که در یکی از سخنرانی‌های گذشته یادآور شدم تاحدی منوط به قدرت او در تشخیص میزان درگیری‌اش در آن موقعیت است یعنی عدم امکان عینیت کامل. درثانی مقصودمان آن است که وی توانایی دارد تا دید خود را چنان متوجه آینده سازد که نسبت به مورخی که پیش او یکسره گرفتار چهارچوب موقعیت آنی

است ، بیش‌تر عمیق‌تر و پایدارتر از گذشته به دست آورد . . . مورخ گذشته تنها با حرکت به سوی تفاهم آینده می‌تواند به عینیت نزدیک شود.» (ص ۱۸۰ و ۱۸۱) برای روشن شدن مطلب ، مؤلف مثالی می‌آورد : «مادام که هدف اصلی ، سازمان بختیدن آزادی های قانونی و حقوق سیاسی بود ، مورخ گذشته را بنا بر ضوابط قانونی و سیاسی تفسیر می‌کرد . هنگامی که مقاصد اقتصادی و اجتماعی جایگزین هدف‌های قانونی و سیاسی شد مورخان به تفسیر اقتصادی و اجتماعی گذشته رو آوردند . . .» (ص ۱۸۱)

به این ترتیب ای . اچ . کار ابرکتیویته موردیت تاریخ را که منفاک از سوبرکتیویته (خودبنیادی و خودموضوعی بشر) نیست می‌پذیرد و اگر اتکا به توصیف وقایع را در شأن مورخ نمی‌داند از آن است که در آن نوعی قصور فهم نسبت به ابرکتیویته می‌بیند و در این مورد می‌نویسد : « . . . عینیت در تاریخ نمی‌تواند و نباید متکی به معیار داوری ثابت و بی حرکت ساخته و پرداخته‌ای باشد بلکه لازمست معیاری وابسته به آینده را تکیه‌گاه خود سازد که همپای حرکت تاریخ بسط و توسعه یابد. تاریخ تنها زمانی مفهوم و عینیت پیدا می‌کند که رابطه‌ای منطقی بین گذشته و آینده برپا سازد»

(ص ۱۹۰) پس به نظر کار تاریخ اولین شرط علم بودن یعنی ایژکتیویته را واجد است .

۲ - یکی دیگر از اوصاف و شرایط علم این است که احکام آن کلی باشد اما تاریخ که شرح وقایع گذشته است چگونه می تواند کلیت داشته باشد . در اینکه وقایع تاریخ فقط یک بار اتفاق می افتد تردیدی نیست . جنگ های پلوپونز Peloponèse دیگر تکرار نشد و نمی توانست تکرار شود . مسیحیت و اسلام هم ظهور کرده اند . هیتلر در ۱۹۳۳ صداعظم آلمان شده در آخرین روزهای جنگ دوم جهانی خودکشی کرده است . این وقایع همه به گذشته تعلق دارد . علی هندا نیاید بگوییم که اینها وقایع جزئی بوده است .

ای . ای . کار می خواهد بگوید وقتی به اسلام و مسیحیت نام دین دادیم و نهضت هیتلر را ناسیونال سوسیالیسم و شخص او را صدراعظم یا پیشوا یا آغاز کننده جنگ جهانی دوم خواندیم ، اینها دیگر امور جزئی نیست . او البته تا اندازه هگلی نیست که جزئی را امر انتزاعی بینگارد و نمی خواهد بگوید که ادوار تاریخ مظهر روان مطلق است . او می گوید همین که زبان را بکار برردیم وقایع هم نوعی عمومیت و کلیت پیدا می کند و قول الٹن Elton را می آورد که می گوید : « آنچه

مورخ را از گرن آورنده واقعیات تاریخی متمایز می سازد نتیجه گیری کلی است . » اما نکته ای هم بر آن می افزاید که برای آشنا شدن به نحوه تفکر او بسیار مهم است و آن اینکه : « همین امر وجه تمایز دانشمند علوم طبیعی و

جمع آورنده نمونه است » ، این قول گوبای آن است که شباهت مبانی علوم طبیعی و تاریخ را از یاد ببریم و متوجه باشیم که عالم هم با اشیاء جزئی سروکار دارد . ای . ای . کار بدون آنکه متعرض ماهیت علم تجربی جدید باشد به این اتکا می کند که بگوید مورخ هم مانند هر عالمی با یک نظر کلی به متعلق علم خود نگاه می کند و فی المثل اگر تاریخ انقلاب فرانسه را می نویسد صرفاً از آن جهت نیست که یک واقعه گذشته است . مورخ از آن جهت به تاریخ انقلاب فرانسه می پردازد که اثر کلی در فرانسه و اروپا و آنگا در همه جهان داشته است . البته لزومی ندارد که مورخ به این امر آگاهی داشته باشد . بسیاری از مورخان نادانسته به تعمیم می پردازند و به هر حال بر مبنای ارزش هایی که مورد قبول آنهاست درباره گذشته حکم می کنند . به عنوان نمونه و مثال در آثار مورخانی که تاریخ دموکراسی آتن را نوشته اند نگاه کنیم ، در غالب آنها دموکراسی

آتن با دموکراسی جدید غربی قیاس شده و یا از آن لحاظ که مبنا و سرمشق دموکراسی جدید بوده مورد تفسیر قرار گرفته است . با این تفاسیل چگونه می توان متعلق تاریخ را اموری اتفاقی دانست ؟

۳ - در اینجا به اصل علیت و موجبیت در تاریخ می رسیم (اصل موجبیت را مترجم جبر ترجمه کرده است) آیا در تاریخ هم این اصل جاری است ؟ اگر نباشد تاریخ را نمی توان علم دانست چه علم به یک تعبیر بیان نسبت میان علت و معلول است (باید توجه داشت که علت و معلول به معنای تازه به کار می رود و نه به معنایی که در فلسفه قدیم داشته است) اما آیا مورخ هم درصدد اثبات ترتب معلول بر علت در سیر تاریخ است ؟ ای . ای . کار به اعتبار اصل موجبیت در تاریخ قائل است اما از آنجا که مورخان همیشه و همواره بیان نسبت علمی را وجهه نظر خود قرار نداده اند و کسانی از میان آنان حتی ، وقایع تاریخی را از نوع امور تصادفی و اتفاقی دانسته اند ، ابتدا سعی می کند که در قول قائلان به تصادفی بودن حوادث و وقایع تاریخ ، رخنه ای وارد سازد ، البته غرض او در این مورد این نیست که باید بکلی منکر اتفاقات و تصادفات در تاریخ بود ، بلکه

اثر تصادف را تصدیق می‌کند و به کسانی که عامل تصادف را خیلی ناچیز می‌انگارند و آن را در حد عامل کند کننده یا تند کننده در تاریخ می‌شمرند یا مانند تروتسکی معتقدند که هر تصادفی با تصادف دیگر تدارک می‌شود و اثر آن خنثی می‌گردد، ایراد می‌کند که سخن بی‌دلیل می‌گویند. به نظر او دلیلی ندارد که بگوییم مثلاً مرگ لنین در پنجاه و چهار سالگی، خود به خود با تصادف دیگری تلاقی شود و بی‌اثر گردد و... پس اتفاقات تاریخی به نظر او بی‌اثر نیست منتهی اثرش در حد اثر استعداد و قابلیت‌یابی استعدادی و بی‌شخصیتی رجال تاریخی است و درسیر کلی تاریخ تأثیر چندانی ندارد. چنانکه فی‌المثل هیچ مورخی کشته‌شدن یک امپراتور را جزو علل آغاز جنگ ذکر نمی‌کند و حال آنکه جنگ جهانی اول به دنبال یک چنین واقعه‌ای شروع شد. پس او غلو درباره‌ی اثر تصادفات در تاریخ را نمی‌پذیرد و حتی آن را در شأن کسانی می‌داند که نومیید و سرخورده‌اند و از آینده بیم دارند. اینان مانند محصلان تنبلی هستند که عدم موفقیت خود را در امتحانات به حساب بدشانسی و تصادف می‌گذارند. البته وقایع غیر منتظره در تاریخ اتفاق می‌افتد و مورخ هم نسبت به این

وقایع بی‌علاقه نیست. اما از آنجا که به نظر مؤلف، گذشته باید حال را روشن سازد و حال پرتو نوری بر گذشته بیفکند، وقایعی بیشتر مورد اعتناء و توجه مورخ قرار می‌گیرد که نسبتی با حال و آینده داشته باشد و این نسبت، نسبت علت و معلولی است. اما باید متوجه باشیم که در نظر مؤلف بیان این نسبت نوعی تفسیر تاریخ است، پس اگر کسانی تصور کنند که انتخاب وقایع تاریخی و تفسیر آنها با بیان نسبت علت و معلولی مابینت دارد، ای. اچ. کار می‌گوید که اصولاً در هر علمی بیان قانون نوعی تفسیر است و در مورد تاریخ تصریح می‌کند که یافتن علل امور بالضروره مستلزم قبول ارزش‌هایی است. اگر می‌گویید به این ترتیب احکام تاریخ دیگر از نوع احکام خبری نخواهد بود و از آنجا تاریخ را نباید علم دانست، مؤلف «تاریخ چیست؟» می‌تواند جواب بدهد که این نحوه حکم انشائی (Jugement de Valeur) در همه علوم هست زیرا به نحو ابرکتیو به اشیاء نظر کردن نوعی ارزش دادن به آنهاست. تاریخ از این نظر با علوم دیگر وجه مشترک دارد زیرا اگر غرض علوم استیلائی بر طبیعت است تاریخ هم غایتی دارد که در آینده قرار دارد و «این آینده معیار دآوری در تاریخ

است» بشر باید چنان که علوم طبیعی را وسیله استیلائی خود بر جهان قرار داده است تاریخ را هم وسیله تصرف در موجودات (اعم از موجود طبیعی یا موجود بشری) سازد و همین امر مبنا و اساس بیان نسبت علت و معلولی در تاریخ است. پیداست که کار مؤلف در اینجا تمام نمی‌شود زیرا مسأله عمده این است که به چه حق وقایع را مورد تفسیر قرار دهیم و چرا آن را چنان که اتفاق افتاده است بی دخالت ارزش‌ها، توصیف نکنیم. مؤلف خوب می‌داند که تا وقتی مسأله واقعیت در تاریخ را روشن نساخته است نمی‌تواند از علیت در تاریخ و کلی بودن احکام تاریخی سخن بگوید، به همین جهت فصل اول کتاب خود را به بحث در این معنی اختصاص می‌دهد. بسیاری از مورخان تصور می‌کنند که تاریخ شرح وقایع گذشته است بدون اینکه بپرسند که این وقایع چیست و چرا از میان وقایع نامتناهی گذشته بعضی عنوان تاریخی پیدا کرده و بقیه از یاد رفته است. مورخانی که تاریخ را صرف گردآوری اسناد و تتبع می‌دانند پروایی به این گونه پرسش‌ها ندارند و اگر هم چنین پرسشی از آنها بشود به آسودگی جواب می‌دهند که متأسفانه اسناد مربوط به بعضی وقایع برای ما باقی مانده و نسبت

به بسیاری از امور گذشته بی‌خبریم و دریغ و افسوسان هم این است که چرا سند و مدرک بیشتر ندارند. ای . اچ . کار نحوه تلقی آنها را به این صورت بیان می‌کند : «اعتقاد به گردآوری خستگی - ناپذیر و بی‌پایان واقعیات سرسخت به منزله اساس و بنیاد تاریخ ، اعتقاد به اینکه واقعیات به خودی خود گویا هستند و هر چه بیشتر از آنها در اختیار داشته باشیم بهتر . این عقیده در آن زمان چنان تردیدناپذیر می‌نمود که معدودی از مورخان لازم نمی‌دیدند - و بعضی هنوز هم لازم نمی‌بینند - از خود پیرسند تاریخ چیست ؟» (ص ۲۱) .

و سواس قرن نوزدهم نسبت به واقعیات با سواس مدارک و اسناد تکمیل و توجیه می‌گشت «اسناد ، نابوت عهد معبد واقعیات بود . مورخان وزین با تعظیم و تکریم به آنها نزدیک می‌شدند و با لحن پراز هیبت و حرمت از آنها سخن می‌داشتند : اگر در اسناد و مدارک یافت شود صحیح است» (ص ۲۲) .

این مورخان و سواس نسبت به کمیت اسناد و مدارک و صورت ظاهر آن دارند بی آنکه در صدد فهمیدن معنای آن باشند . اینان حتی متوجه نیستند که : «هیچکدام اینها (اسناد و مدارک) مادام که مورخ درباره آن کار نکرده و کلید کشف رمز آن را به دست نیاورده است واجد معنی و مفهوم

نیست ، واقعیات چه در اسناد یافت شوند یا نشوند ، پیش از آنکه مورد استفاده مورخ قرار گیرند باید به وسیله او تنقیح شود . استفاده مورخ از آنها به تعبیری ، عمل پالایش است» (ص ۲۲) .

نویسنده کتاب می‌خواهد بگوید که مورخ ناگزیر از میان وقایع بعضی را انتخاب می‌کند و نسبت به بعضی دیگر از وقایع عنایتی نمی‌کند و آن وقایعی را که انتخاب کرد مورد تفسیر قرار می‌دهد و اصولاً خود این انتخاب نوعی تفسیر است .

ای . اچ . کار روشن می‌سازد که اگر مورخ به واقعه‌ای توجه نکند و بر طبق اصول و مبادی فکری خود به آن معنایی ندهد ، اصلاً از واقعه‌ای سخن نمی‌توان گفت . پس می‌توان این پرسش را مطرح کرد که چگونه يك واقعه ، عنوان واقعه تاریخی پیدا می‌کند . از آنجا که مجال بحث مفصل نیست با ذکر یکی دو مثال قول مؤلف را خلاصه می‌کنم . خود او هم برای اثبات عقیده‌اش مثال‌هایی می‌آورد اما چون آن مثال‌ها برای همه ما مانوس نیست به ذکر مثال‌های آشنا می‌پردازم . مرحوم علامه قزوینی یکی از مقالات خود را که به صورت ضمیمه مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران چاپ و منتشر شده ، اختصاص به پژوهش در روز و

ساعت مرگ رشیدالدین فضل‌الله وزیر داده است پس مرگ رشیدالدین يك واقعه تاریخی است . چرا ؟ زیرا که رشیدالدین مردی ادیب و مورخ و وزیر بوده است والا این همه آدمیان که به دنیا می‌آیند و می‌میرند ، ولادت و مرگشان مورد توجه مورخ قرار نمی‌گیرد ، به عبارت دیگر مرگ رشیدالدین از آن جهت يك واقعه تاریخی است که او شهرت کافی داشته و صاحب مقام بزرگ بوده است اما اگر رشیدالدین قبل از احراز مقامات خود می‌مرد اصلاً اسمش در تاریخ نمی‌ماند چه رسد به آنکه پژوهشی در باره روز مرگ او بشود (اگر کسی اعتراض کند که مرگ رشیدالدین واقعه تاریخی نیست و ای . اچ . کار وقتی از تاریخ بحث می‌کند نظرش به این گونه وقایع نیست در عین تصدیق این معنی می‌گویم فعلاً مقصود این است که نشان دهیم وقایعی که در تاریخ آمده اعم از اینکه بی اهمیت یا مهم باشد چرا و چگونه مورد توجه مورخان بوده است و خلاصه کاری به نحوه تلقی آنها نسبت به تاریخ نداریم) .

مثال دیگری ذکر می‌کنم : هر کس اطلاعات بسیار اجمالی درباره تاریخ معاصر داشته باشد میتینگ معروف هیتلر در آبخوفروشی را به عنوان يك واقعه مهم تاریخ جدید خوانده یا شنیده است ،

شاید شرح این واقعه را هم خوانده باشد که در ملاقات اول هیتلر و مارشال هیندنبورگ، رهبر نازی‌ها اثر بدی در مارشال پیر داشت تا آنجا که رئیس جمهوری درباره هیتلر گفته بود بهتر است این مرد، دم در پستخانه بایستد و زبان خود را بیرون بیاورد تا مردمی که می‌خواهند تمبر پست را - که عکس من روی آن چاپ شده است - روی پاکت بچسباند، آن را به زبان او بزنند. اگر در سال ۱۹۳۳ هیتلر به قدرت نمی‌رسید هیچکدام از این دو واقعه، تاریخی نمی‌شد و قابل اعتنا و ذکر و نقل هم نبود.

ای . اچ . کار با ذکر مثال هایی از این قبیل می‌خواهد ثابت کند که وقایع از آن جهت که منشأ آثار می‌شود و نسبتی با آینده پیدا می‌کند تاریخی می‌شود. او با اشاره به سیاست بیسمارک صدر اعظم پروس می‌نویسد: «... مورخ سال‌های دهه ۱۹۲۰ به داوری عینی در باره این مسایل (مسایل مربوط به سیاست بیسمارک) نزدیک‌تر بود تا مورخ سال‌های دهه ۱۸۸۰، و احتمالاً مورخ سال ۲۰۰۰ از این هم نزدیک‌تر خواهد بود.» (ص ۱۹۰)

پس واقعه تاریخی از نظر نتایجی که بر آن مترتب است با اعتبار می‌شود و چون نتایج آنچه در زمان حال اتفاق می‌افتد، در

آینده حصول پیدا می‌کند، تاریخ امروز را آیندگان باید بنویسند و به اصطلاح مترجم «عینی بودن» واقعه تاریخی در صورتی مورد پیدا می‌کند که نسبتی میان گذشته و آینده برقرار شود.

شاید لازم باشد که توضیحی درباره این قول مؤلف بدهیم. او وقتی فصل اول کتاب خود را می‌نوشت یا بهتر بگوییم وقتی اولین خطابه از خطابه‌های خود را ایراد می‌کرد، در بند این نبود که به مستمعان خود بگوید که مورخ باید از نظر گاه خاصی به گذشته نظر کند و فقط این معنی را می‌شد استنباط کرد که مورخ ناگزیر وقایع را انتخاب می‌کند، اما سخن از ملاک و مبنای این انتخاب نبود و اگر بود صورت اجمالی داشت. آنچه از این فصل می‌توانیم دریابیم این است که او مانند مورخانی که اسناد و مدارک و واقعات تاریخی را مطلق می‌انگارند در غفلت نیست و خود گاهی به این امر دارد که او نیز به عنوان مورخ فی‌المثل به تاریخ شوروی علاقه نشان می‌دهد و در این تاریخ هم ناگزیر به انتخاب می‌پردازد به نحوی که آنچه مورد توجه او قرار می‌گیرد غالباً متفاوت با امور و وقایعی است که مثلاً مورد توجه نویسندگی یکی از کتب تاریخ رسمی حزب کمونیست روسیه بوده است.

ای . اچ . کار وقتی از کم و کیف انتشار اسناد و مدارک و یادداشت‌های اشتره زمان وزیر خارجه حکومت وینار بحث می‌کند فقط ما را متوجه می‌سازد که چگونه در انگلستان بنابر ملاحظاتی منتخباتی از این اسناد را منتشر کردند و «پاره‌ای از مطالب که احساس گردید جنبه زودگذر داشته و مورد علاقه خوانندگان یا دانش پژوهان انگلیسی نیست مختصری کوتاه گردید» (ص ۲۵ نقل مؤلف از مقدمه ناشر یادداشت‌ها). نتیجه تلخیص و انتخاب ناشر انگلیسی یادداشت‌ها و اسناد این بود که «سیاست شرقی اشتره زمان که در کتاب اصلی بر نهارت شرح و بسط کافی نیافته بود در اینجا بیشتر از نظر محو شود...» ای . اچ . کار از این حد هم فراتر می‌رود و متذکر می‌شود که اگر همه صورت جلسات هم منتشر می‌شد، نحوه تنظیم آنها چنان بود که فی‌المثل از ملاقات‌ها و مذاکرات اشتره زمان با چیچرین و زیرامور خارجه شوروی سخنان و استدلال‌های اشتره زمان به تفصیل و به صورت عتین و کامل منعکس شده بود و حال آنکه بیانات چیچرین به نحو آشفته و غیر مستدل و ناقص ضبط شده بود. پس «اسناد مورد بحث شرح ماوقع را بیان نمی‌دارد، تنها به ذکر آنچه اشتره زمان تصور می‌کرد روی داده یا آنچه وی مایل بود

دیگران فکر کنند یا شاید آنچه می‌خواست خودش فکر کند که اتفاق افتاده ، اکتفا شده است . در حقیقت خود اشتراک زمان بود که عمل‌گزینش را شروع کرد . در اینجا حق با مؤلف است ؛ این یادداشت‌ها در اصل هم از لحاظ مورخ نمی‌تواند بیان‌کننده واقعیت تاریخی باشد زیرا تنظیم‌کننده و نویسنده آن ، مطالبی را ثبت و ضبط و یادداشت کرده که به نظر او اهمیت داشته است. اگر یادداشت‌های چیچرین هم در دسترس بود بالطبع حکایت از نحوه تلقی او نسبت به این مذاکرات می‌کرد . پس تکلیف مورخ چیست ؟

کار جواب می‌دهد که واقعیات و اسناد برای مورخ ضروری است اما اینها باید در ذهن مورخ از نو ساخته شود . اما مقصود او از تعبیر « باید ... ساخته شود » چیست ؟ وقتی مورخ این اسناد را در ذهن خود باز می‌سازد چه تضمینی وجود دارد که همان‌وضع اشتراک زمان یا ناشران اسناد او را نداشته باشد و اگر به قول کارآینده باید مبنای بازسازی وقایع باشد ، از کجا که این آینده ، وقایع را به هیچ و پوچ تبدیل نکند . مؤلف ما ، خود باید توجه باشد که چگونه بعد از روی کار آمدن هیتلر ، اشتراک زمان و یادداشت‌های او به طاق نسیان گذاشته شد . وانگهی اگر مورخان هیتلری هم مدعی شده بودند که

به ملاحظه آینده باید وقایع را انتخاب کرد ، چه ایرادی بر آنها وارد بود ؟ ای . اچ . کار خواهد گفت آینده آنها ، که بر مبنای ایدئولوژی سیاست‌شان طرح شده بود ، نمی‌توانست متحقق شود زیرا که آینده ترقی بشریت نبود اما این جواب ، اشکال را مرتفع نمی‌کند و اگر قرار باشد هر مورخی از لحاظ ایدئولوژی خاصی به تاریخ نگاه کند موضوع تاریخ منتفی می‌شود و کسی که خود پرسش « تاریخ چیست ؟ » را مطرح می‌کند پرسش او هر معنایی که داشته باشد ، نمی‌تواند این مطلب را از نظر دور دارد ؛ علی‌الخصوص که پرسش‌کننده خود را غرق در مدارك و اسناد نکرده و نا آشنا به فلسفه و فلسفه تاریخ نباشد . پس او چگونه می‌خواهد این اشکال را مرتفع سازد ؟ او این سخن‌بند تو کروچه Benedetto Croce ایتالیائی را نقل می‌کند که تمام تاریخ ، تاریخ معاصر است و « گذشته‌ای که مورد مطالعه مورخ قرار می‌گیرد ، گذشته مرده نیست بلکه گذشته‌ای است که به تعبیری در زمان حال زندگی می‌کند .»

« اما اعمال گذشته مرده است یعنی برای مورخ فاقد معناست مگر اینکه بتواند فکری را که در پشت آنها نهفته است درک کند . بدین قرار تمام تاریخ ، تاریخ فکر است . . . تاریخ زنده کردن

اندیشه‌ای در ذهن مورخ است که وی سرگرم مطالعه آن است » (ص ۳۲) مطابق این تفسیر تاریخ يك نوع نوسازی گذشته است و قول یکی از مورخان ناظر به همین معناست وقتی می‌گوید : « تاریخ ساخته هیچکس جز مورخ نیست . تنها راه ساختن تاریخ نوشتن آن است و به همین جهت است که ما با خواندن تاریخ پیش از همه با مورخان آشنا می‌شویم و اگر با مورخان قبلاً آشنایی داشته باشیم بهتر می‌توانیم بدانیم که گذشته را چگونه ساخته و پرداخته‌اند » با توجه به قسمت اخیر قول ای . اچ . کار می‌توانیم در بابیم که اگر او در قسمت اول اشاره به فهمیدن معنای وقایع گذشته می‌کند از آن جهت است که دریافت این معنی را نه از طریق انس با گذشته و تذکر نسبت به تاریخ بلکه بر اساس ایدئولوژی مراد می‌کند ، اما باز می‌گوید : « اگر هر کس از دریچه چشم عصر خود به دوران تاریخی که تحت مطالعه دارد بنگرد تسلیم محض نتیجه‌گیری پراگماتیک از وقایع تاریخی می‌شود » خواننده اگر مقصود از این قول را درست در نیابد حیران می‌شود که بالاخره مؤلف چه می‌خواهد بگوید ، جمع‌آوری از دریچه چشم عصر خود (تعبیر مترجم است) هم که نمی‌شود به ادوار تاریخ نگاه کرد ، پس

تکلیف مورخ چه می‌شود؟ قبل از اینکه به پاسخ این پرسش بپردازیم باید متوجه باشیم که مقصود از قبول بالا رد نظر گروه چه است که گفته بود تمام تاریخ، تاریخ معاصر است. من در اینجا بدون آنکه بخواهم دفاعی از بندتو گروه کرده باشم این را باید بگویم که مؤلف ما تفسیر نادرستی از رای فیلسوف ایتالیائی می‌کند زیرا وقتی می‌گوییم گذشته را بر مبنای تصورات امروزی می‌بینیم مقصودمان این نیست که حتماً باید گذشته را به این صورت ببینیم که ای. اچ. کار ایراد کند که «تسلیم محض نتیجه‌گیری پراگماتیک» شده‌ایم. با این تفصیل شاید مؤلف نتیجه‌ای را که ما از اقوال او گرفته‌ایم نپذیرد و منکر شود که تاریخ را باید بر مبنای یک ایدئولوژی مورد تفسیر قرار داد. خود او پس از ذکر این نکته که به اندازه کافی وقت خود را صرف پژوهش در اسناد کرده است - و از این بابت نماید او را به بی‌عیالانگی نسبت به اسناد متهم کنند - می‌گوید «کار مورخ با اطمینان یافتن از اینکه اسناد صحیح است تمام نمی‌شود. تاریخ نوشتن این نیست که ابتدا اسناد و مدارک فراهم کنیم و بعد شروع به نوشتن نماییم.» کار شیوه کار خود را به این ترتیب شرح می‌دهد که چگونه با خواندن یکی دو متن سند اصلی قلم به

دست می‌گیرد و از جایی شروع به نوشتن می‌کند و در ضمن نوشتن باز هم می‌خواند و نوشته‌اش را تغییر می‌دهد تا بالاخره آن را تمام کند. «مورخ، با گزیده‌ای از واقعیات مقدماتی و نیز تفسیری مقدماتی که - به وسیله خود او و دیگران - از گزیده مزبور به دست آمده شروع به کار می‌کند، همچنان که پیش می‌رود تفسیر و گزیده و تقدم و تأخر واقعیات از طریق عمل متقابل یکی بر دیگری دستخوش تغییرات شگفت و تا حدی ناآگاهانه می‌شود. مورخ بدون واقعیات، بی‌ریشه و عیب است و واقعیات هم بدون مورخ مرده و بی‌معنا است. بنابراین نخستین پاسخ من به سؤال «تاریخ چیست؟» آن است که تاریخ عمل مداوم تأثیر یافتن مورخ و واقعیات از یکدیگر و گفت و شنود پایان ناپذیر حال و گذشته است» شاید اکنون پاسخ خود را یافته باشیم. او این معنی را که تاریخ عمل تأثیر و تأثر متقابل گذشته و آینده است در فصول دیگر کتاب هم به صورت گوناگون تکرار می‌کند چنان که در فصل دوم از تأثیر متقابل فرد و جامعه و در فصول دیگر از تقابل بشر و جامعه موجود سخن می‌گوید و بالاخره با طرح و قبول اصل موجیبت در تاریخ و اینکه «تاریخ به منزله پیشرفت است» و «اقتی رو به گسترش» فراروی ما قرار

دارد، کتاب را تمام می‌کند. ای. اچ. کار به نحو منظم و دقیق سعی در دفاع از علمیت تاریخ می‌کند. او تاریخ را علم می‌داند بدون اینکه در جستجوی مبنایی برای آن باشد و این خود از خصوصیات علم جدید است که انکار هر گونه مبنایی می‌کند.

مؤلف کتاب «تاریخ چیست؟» خود را فیلسوف نمی‌داند و حتی چندان میل ندارد که به آنچه می‌گوید عنوان فلسفه تاریخ داده شود. اما این بی‌میلی او از نوع بی‌میلی و یا مخالفت ناشی از بی‌اطلاعی و جهل مرکب نیست. با این همه اگر بخواهیم او را منتسب به یکی از حوزه‌های فلسفی بدانیم، باید بگوییم او به فلسفه تاریخ هگل تعلق دارد به شرط آنکه روان مطلق هگل حذف شود. بدین قرار او به مارکس و انگلس بیشتر نظر دارد اما مارکسیست ارتدکس هم نیست.

اکنون که نشان داده‌ایم که چگونه ای. اچ. کار تأکید در علمیت تاریخ می‌کند یکبار دیگر باید این نکته را تصریح کنیم که او صرفاً بر مبنای فلسفه تحلیلی ثابت نمی‌کند که تاریخ علم است بلکه می‌خواهد با این فلسفه و مخصوصاً با فلسفه تحلیلی متداول مخالفت کند و همین نکته که مخصوصاً در بحث از اسناد و مدارک به تفصیل و به صورتی روشن آمده است برای خوانندگان

ما، می‌تواند اهمیت خاص داشته باشد. «کار» در کتاب خود به خوبی بر این امر مسخره پرستش اسناد به عنوان بت تاریخ، قلم بطلان می‌کشد و این درست خلاف روش مشغولان به تاریخ و ادب عامت که روش‌های قرون هیجدهم و نوزدهم را کشف نو و به خودی خود کاشف تاریخ و گذشته می‌دانند و حتی گذشتگان را نیز از این بابت که هم خود را صرف اشتغال به اسناد و مدارک نمی‌کردند ملامت می‌کنند و نمی‌دانند که اصرار در مطلق انگاشتن اسناد و مدارک غفلت نسبت به گذشته است. این اصرار، مورخ را از پرسش «تاریخ چیست؟» معاف می‌سازد و وسواس نسبت به اسناد و مدارک را که وسواس بی‌دردسری است به جای تذکر نسبت به گذشته می‌گذارد و به این ترتیب مورخ با غرق شدن در اسناد و مدارک دیگر یاد گذشته نمی‌کند و بی‌آنکه خود بداند و حتی بخواهد بداند صورت تفکر عادی و همگانی را به اسناد و مدارک می‌دهد و با وجود این، تاریخی را که فراهم کرده است شرح واقعیت گذشته می‌خواند و این به نظر او صورت کامل تاریخ نویسی است، پس هر کس روشی جز این داشته باشد کارش ناقص است. کتاب ای. اچ. کار لااقل این نکته را خوب روشن کرده است که تاریخ مجموعه‌ای از اسناد نیست که به هم چسبانده شده

باشد و مهم‌تر اینکه می‌تواند مانع اشتباه میان علم تاریخ و بیگانگی وقایع و اسناد و مدارک شود. ای. اچ. کار می‌گوید که تاریخ سیری دارد که اسناد به خودی خود مبین آن نیست و اگر مورخی به این سیر قایل نباشد اصلاً مورخ نیست. این سیر، سیر تاریخ بشر به طور کلی و سیر تقدم و پیشرفت است. پس اشتباه نکنیم که او وقتی از سیر تاریخ بحث می‌کند انس با گذشته و تذکر نسبت به حوادث و آنچه را که دیلتی Diltthey تفهیم و درایت تاریخ می‌خواند، مطرح نمی‌کند. حتی در جایی این انس را با «دوست داشتن گذشته» اشتباه می‌کند و آن را اسارت در نوعی رعایتیسم و احساس غربت نسبت به گذشته می‌داند. خلاصه آنکه ای. اچ. کار هم با ارزش‌های قرن نوزدهم به تاریخ نگاه می‌کند منتهی وقتی او را با کسانی که نسبت به گذشته و آینده همه چیز در حالت وضع بی‌تفاوتی دارند قیاس می‌کنیم می‌بینیم که قدم بزرگی برداشته است. او لااقل سعی کرده است که وقتی می‌گوید تاریخ علم است، معنی قول خود را دریابد و فقط با لفظ علم و علمی بازی نکند.

●
خواننده می‌تواند با خواندن قطعاتی که از ترجمه فارسی کتاب نقل کرده‌ام یا ترجمه مترجم هم

آشنا شود. اگر در اینجا من هم باید حکمی بکنم می‌گویم رویهم رفته، ترجمه خوب است و اگر گاهی بعضی عبارات را که مخصوصاً اصطلاحات فلسفی در آن آمده است درست نمی‌فهمیم، این گرفتاری همه خوانندگان و مترجمان است. در هر صورت اصطلاحات ذهنی و عینی و عینیت و امثال اینها را مترجم مانند غالب مترجمان در مورد مناسب خود به کار نبرده و Subjectivité و Objectivité را هم که ذهنیت و عینیت تعبیر کرده است درست نیست. با این همه این احساس خود را نیز باید بیان کنم که با خواندن کتاب تاریخ چیست؟ هم ناشر و هم مترجم را تحسین کردم. توجه فرموده‌اید که ایدئولوژی مؤلف را تأیید نکرده‌ام. پس تحسین من جهت دیگری دارد که قبلاً هم به آن اشاره کرده‌ام. اما باز می‌خواهم تکرار کنم که این کتاب می‌تواند برای خواننده روشن سازد که این «ادبیات بافی» که تحت عنوان تتبع و پژوهش علمی این‌همه به آن می‌بالیم و می‌نازیم نه تنها ربطی به علم ندارد، بلکه هیچ است، مشغولیت پژوهندگان است و اگر مؤلف می‌گوید به درد مجالس مهمانی می‌خورد شوخی می‌کند، به آن درد هم نمی‌خورد زیرا ملالت و کسالت می‌آورد.